






Reflection of Image Schemas Conceptualizing Death and Disease in the Novel of La Tariq-a El-al Jannah Written by Hassan Davood Abstract

Tayyebe Fathi Iranshahi¹, Seyyed Mahmoud Mirzaee Al-Hoseini², Shirin Pourebrahim³

¹Ph. D Student, Arabic Language and Literature Department, Lorestan University, Khorramabad, Iran.

²*Associate Professor, Arabic Language and Literature Department, Lorestan University, Khorramabad, Iran.

³Associate Professor, Linguistics Department, Payame Noor University, Tehran Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
05/12/2020
Accepted:
22/05/2021

It is believed that language, including literary language, manifests conceptual structures, such as metaphors and imaginary schemas in the human mind. Death is an inevitable phenomenon for all living beings, including human beings, and it is a vague idea in the human mind. Man has a special attitude and perception towards this concept through thinking and imagination. The concept of disease is also in close interaction with the concept of death and has a causal relationship with it., The present paper attempted to use the descriptive-analytic method, using a cognitive semantics framework, to study the conceptualization of death and disease. The study used the function of imaginary schemas in the novel "La Tariq-a El-al Jannah", the work of Hassan Davood, a Lebanese writer. The results showed that the author had used three schemes of volume, movement, and force for death and disease; moreover, the author used the value schema for disease and the near-death schema. Furthermore, the author addressed the schemas of death and disease based on common conceptual metaphors such as death/disease is a plant, death/disease is a living, death/disease is a place, and so on. The author's negative attitude towards the two domains of death and disease in this novel can be accessed through these schemas and metaphors.

Keywords: Cognitive Linguistics, Image Schemas, Death, Illness, Hassan Dawood, La Tariq-a El-al Jannah

Cite this article: Fathi Iranshahi, Tayyebe, Mirzaee Al-Hoseini, Seyyed Mahmoud, Pourebrahim, Shirin. (2022). Reflection of Image Schemas Conceptualizing Death and Disease in the Novel of La Tariq-a El-al Jannah Written by Hassan Davood Abstract, *Vol. 13, New Series, No.46, Winter 2022*: pages:63-82. DOI:10.30479/lm.2021.14676.3162



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Seyyed Mahmoud Mirzaee Al-Hoseini (PhD)

Address: Associate Professor, Arabic Language and Literature Department, Lorestan University, Khorramabad, Iran

E-mail: mirzaei.m@lu.ac.ir



فصلنامه علمی لسان مبین (پژوهش زبان و ادب عربی)

شاپای چاپی : ۸۰۰۲-۲۳۵۵

شاپای الکترونیکی : ۳۵۱۶-۲۶۷۶



بازتاب طرحواره‌های تصویری^۱ مفهوم‌سازِ مرگ و بیماری در رمان «لا طریق إلى الجنة» حسن

داوود*

طیبه فتحی ایرانشاهی^۱، سید محمود میرزایی الحسینی^{۲*}، شیرین پورابراهیم^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران

^{۲*} دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

^۳ دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۳۹۹/۰۹/۱۵

پذیرش:

۱۴۰۰/۰۳/۰۱

در زبان‌شناسی شناختی، این نگرش وجود دارد که زبان و از جمله زبان ادبی، نمود و تجلی‌گاه ساختارهای مفهومی نظیر استعاره، مجاز و طرحواره‌های تصویری موجود در ذهن بشر است. مرگ برای تمام جانداران و نیز انسان، پدیده‌ای محتوم است که در ذهن بشر، تصویری مبهم است. انسان به واسطه تفکر و خیال، نگرش و برداشت خاصی نسبت به مفهوم مرگ دارد. مفهوم بیماری نیز در تعاملی تنگاتنگ با مفهوم مرگ، دارای رابطه‌ای علی- معلولی با آن است. در نوشتار حاضر تلاش بر آن است که با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی و در چارچوب نظریه معنی‌شناسی شناختی، به بررسی مفهوم‌سازی مرگ و بیماری، با استفاده از کارکرد طرحواره‌های تصویری در رمان «لا طریق إلى الجنة» اثر حسن داوود، نویسنده لبنانی پرداخته شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نویسنده از سه طرحواره حجمی، حرکتی و نیرو، برای بیماری و مرگ و همچنین طرحواره مقدار، برای بیماری و طرحواره نزدیکی و دوری، برای مرگ بهره برده است؛ همچنین طرحواره‌های حوزه مرگ و بیماری، اساس استعاره‌های مفهومی مشترکی چون «مرگ و بیماری گیاه هستند»، «مرگ و بیماری جاندار هستند»، «مرگ و بیماری مکان هستند» و... را بنا می‌نهند. نگرش منفی نویسنده به دو حوزه مرگ و بیماری در این رمان، از طریق این طرحواره‌ها و استعاره‌ها قابل دسترسی است.

کلمات کلیدی: زبان‌شناسی شناختی، طرحواره‌های تصویری، بیماری، مرگ، حسن داوود، لا طریق إلى الجنة.

استناد: ایرانشاهی، طیبه فتحی، میرزایی الحسینی، سید محمود، پورابراهیم، شیرین (۱۴۰۰). بازتاب طرحواره‌های تصویری مفهوم‌سازِ مرگ و بیماری در رمان «لا طریق إلى الجنة» حسن داوود، سال سیزدهم، دوره جدید، شماره چهارم و ششم، زمستان ۱۴۰۰: ۷۴-۵۵.



DOI : 10.30479/lm.2021.14676.3162

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۱. مقدمه

انسان قادر است درک ذهنی خود از امور انتزاعی را در قالب‌های کلامی بروز دهد؛ به عبارت بهتر، این امور انتزاعی به صورت آگاهانه یا ناخودآگاه، در قالب زبان جاری می‌شوند، زبانی که تجلی‌گاه ساختار مفهومی شکل‌گرفته در ذهن است. استعاره، مجاز و طرحواره‌های تصویری، از سازوکارهای ذهنی بشر هستند. در باب استعاره از نگاه سنتی، آمده است: «استعاره آن است شاعر یا غیرشاعر، لفظ را در جایگاه اصلی خود به کار نبرد و آن را به عاریت گیرد» (الجرجانی، ۱۹۸۸: ۲۲)؛ اما امروزه استعاره صرفاً فن زبانی محسوب نمی‌شود؛ بلکه وسیله‌ای برای شناخت چگونگی تفکر بشر است. «استعاره، یکی از مهم‌ترین شگردها در تلاش برای فهم نسبی چیزی است که امکان فهم کامل آن وجود ندارد، مثل احساسات، تجربیات زیباشناختی، عادات، اخلاق و آگاهی روحی.» (فیارتز، ۱۳۹۹: ۹۸)

فراهم شدن فهم امور انتزاعی به وسیلهٔ استعاره، به ما نشان می‌دهد که «جایگاه استعاره به کلی در زبان نیست؛ بلکه خاستگاه آن را باید در چگونگی مفهوم‌سازی یک قلمرو ذهنی برحسب قلمرو ذهنی دیگر یافت.» (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۷) استعاره‌ها گاهی منجر به ساختاری در درون تجربه ما می‌شوند؛ یعنی «استعاره‌ها نه تنها تجربه مستقل و از پیش موجود ما را گزارش می‌کنند؛ بلکه در فرآیندی سهیم‌اند که توسط آن تجربه و فهم ما (به مثابهٔ روش ما «در داشتن یک جهان»)، به صورتی منسجم و معنی‌دار ساخت‌مند می‌شود.» (جانسون، ۱۳۹۷: ۱۷۴) تحلیل استعاره از منظر شناختی و با استفاده از ابزارهای بیانی، واکاوی ذهن نویسنده را برای پژوهشگر امکان‌پذیر می‌سازد؛ همچنین در معناشناسی شناختی، طرحواره‌های تصویری که از زیرساخت‌های استعاره مفهومی هم محسوب می‌شوند، یکی از روش‌های درک مفاهیم انتزاعی‌اند؛ به این معنا که تعامل تجربی انسان با محیط پیرامون خود، ساخت‌های مفهومی را برای این امور در ذهن تشکیل می‌دهد و این ساخت‌ها در قالب جملات بر زبان جاری می‌شوند که طرحواره تصویری نامیده می‌شوند.

مرگ از مهم‌ترین مفاهیم مجردی است که رخدادی همگانی در زندگی بشر است که با پیش آمدن آن، پایان زندگی دنیوی رقم می‌خورد. نوع نگاه به مرگ، در افراد مختلف متفاوت است که تحقیقات زیادی را در این زمینه، به خود اختصاص داده است. مسألهٔ پژوهش حاضر این است که تفکر به مرگ در آثار ادیبانی که در قالب‌های ادبی مختلف مثل داستان، تفکرات خود را ارائه می‌کنند، چگونه است؟

حسن داوود با رمان «لا طریق إلى الجنة»، منتخب جایزهٔ جشنواره نجیب محفوظ در سال ۲۰۱۵ شد که وی، دو مسألهٔ مهم مرگ و بیماری را که با یکدیگر هم‌بستگی مفهومی دارند، در لابه‌لای داستان خود بیان کرده است. استخراج طرحواره‌های بنیادین موجود در زبان داستان که در زیربنای مفهوم‌سازی‌های استعاره مرگ و بیماری هستند، می‌تواند نمایانگر ابعاد جهان‌بینی این نویسنده باشد.

در پژوهش پیش‌رو، طرحواره‌های دو حوزه مرگ و بیماری، به روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، به این صورت که در ذیل هر طرحواره، مثال‌های استخراج‌شده مربوط به این دو حوزه آمده است که با استفاده از شواهد زبانی و بافت کلامی، تحلیل طرحواره‌هایی که اندیشه نویسنده را نمایان می‌کنند، مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ همچنین این پژوهش، به دنبال پاسخگویی به سؤالات زیر است:

۱. نویسنده از چه طرحواره‌هایی، برای مفهوم‌سازی مرگ و بیماری بهره برده است؟
 ۲. طرحواره‌های حوزه مرگ و بیماری، چه کارکردی در تبیین مفهوم‌سازی حوزه مرگ و بیماری دارند؟
- ۱-۱. پیشینه پژوهش

در حوزه طرحواره‌های تصویری، تاکنون مقالات زیادی نوشته شده‌است؛ اما آنچه اینجا مورد بحث و حائز اهمیت است، پژوهش‌هایی است که به معنی مرگ و مفهوم‌سازی مرگ و بیماری اختصاص دارند. لاریجانی و همکاران، (۱۳۹۳) در مقاله «جستار در برخی از مؤلفه‌های «مفهوم‌شناسی مرگ» در قرآن کریم» به شیوه توصیفی-تحلیلی غیر سیستماتیک، با گردآوری و تحلیل اطلاعات و با استراتژی جستجوی مفهومی در آیات موضوعی، مؤلفه‌های دوازده‌گانه‌ای برای مفهوم‌شناسی مرگ ارائه داده‌اند. عباسی و همکاران، (۱۳۹۸) در مقاله «تحلیل نگاشت‌های استعاری و طرحواره‌ای در مفهوم اجل در آثار مولوی»، به این نتایج دست‌یافته‌اند که بیشترین نوع طرحواره یافت‌شده در اشعار مولوی، طرحواره وجودی است. یافته‌ها نشانگر به‌کارگیری طرحواره‌های مختلف نوعی شیء و جاندارنمایی مفهوم مرگ در آثار مولوی است و در موارد دیگر، اجل به‌صورت حرکت، مسیر، هدف، جهت و ظرف بازنمایی شده است.

در حوزه بیماری نیز وهابیان و ایزدی‌فر، (۱۳۹۸) در مقاله «کاربرد استعاره در بیان بیماری سرطان» نشان داده‌اند که تعدادی از مفاهیم پزشکی سرطان با استفاده از استعاره‌های مفهومی بیان می‌شوند و فارسی‌زبانان برای بیان مفاهیم پزشکی این حوزه، از استعاره‌های مختلفی همچون «سرطان جنگ است»، «سرطان سفر است» و ... استفاده می‌کنند که این استعاره‌ها می‌توانند بر تصور رایج در مورد سرطان، تأثیرات مثبت و منفی داشته باشند؛ اما با جستجو در سایت‌های معتبر و نیز نشریات مختلف، مقاله‌ای پیرامون طرحواره‌های حوزه مرگ و بیماری، نه‌تنها در رمان «لا طریق الی الجنة»؛ بلکه در هیچ رمان عربی دیگری یافت نشد؛ لذا این امر، مبین نوآوری پژوهش حاضر است و لازم به ذکر است که کلاً در مورد این رمان، تا به حال پژوهشی صورت نگرفته است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. طرحواره‌های تصویری

طرحواره‌های تصویری، زیرساخت استعاره مفهومی هستند، «اصل مهم در طرحواره تصویری این است که ما در این دنیا زندگی و فعالیت می‌کنیم؛ مثلاً محیط اطرافمان را درک می‌کنیم، بدن خود را حرکت می‌دهیم، می‌خوریم و هزاران فعالیت دیگر که براساس آن‌ها ساخت‌های مفهومی بنیادینی را برای خود پدید می‌آوریم و این ساخت‌ها را برای اندیشیدن درباره موضوعات انتزاعی تر به کار می‌بریم. این طرحواره‌های تصویری، امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی ما را با حوزه شناختی پیچیده تری نظیر زبان فراهم می‌آورند.» (پوراابراهیم و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۳)

۲-۲. طرحواره‌های تصویری در رمان حسن داوود

مرگ یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مفهومی است که هیچ‌کس در این دنیا تجربه‌ای از آن ندارد؛ شناختی که از آن وجود دارد، برآمده از دیدگاه ادیان نسبت به این پدیده است؛ بنابراین نگرش‌ها نسبت به آن می‌تواند متفاوت باشد و هر شخصی در اندیشه خود، تصور خاصی از آن ساخته باشد. در رمان «لا طریق الی الجنة»، نوعی تناقض و دوسویگی در نگرش نویسنده نسبت به مرگ دیده می‌شود؛ مثلاً راوی، زمانی که بیماری خود را به یاد می‌آورد، نگاهی منفی نسبت به مرگ دارد که بیانگر ترس نهفته درون اوست: «لیس الموت ما ينتظرنی، بل النقصان» (داوود، ۲۰۱۳: ۳۶)؛ اما بعد از فوت پدرش، خویشتن‌داری می‌کند و از گریه کردن امتناع می‌ورزد و می‌گوید: «أنا الذي أعرف أن الموت حق» (همان: ۱۷۳)؛ همچنین راوی بیماری‌اش را عاملی تهدیدکننده برای خود می‌داند: «مرضي يميتني في آخرها.» (همان: ۶۱)

۲-۳. تحلیل طرحواره‌های تصویری حوزه مرگ و بیماری در رمان «لا طریق الی الجنة»

۲-۳-۱. طرحواره حجمی^۲

یکی از طرحواره‌های مهم در ذهن آدمی، «طرحواره حجمی» است، مانند (علی تو در دسر افتاده، بابک توی حال خودش است) که در این مثال‌ها، قلمروهای انتزاعی (مانند در دسر یا حال خودش)، طوری نشان داده شده‌اند که انگار دارای حجم و فضای هندسی هستند و کسی می‌تواند داخل آن‌ها قرار گیرد. (فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۶۳) در حقیقت «تجربه‌ای فیزیکی است که بدن‌هایمان را مانند ظرف‌هایی فرض می‌کنیم که دربرگیرنده مجموعه‌ای از اعضا، احساسات و عواطف است یا طوری که گویا آن‌ها در ظرف‌هایی مانند خانه و ماشین و غیره قرار گرفته باشند.» (الزناد، ۲۰۱۰: ۱۶۹)

راوی زمانی که پدرش بیمار، بدحال و روبه‌مرگ است، از گذشته او صحبت می‌کند که در بین هم‌نشینان خود که درباره مرگ و جان‌کندن صحبت کرده‌اند، گفته است: «أنه قلع الحیاة» (همان: ۱۵۷) و در ادامه، تصور خود را این‌چنین بیان می‌کند: «هو قلع الحیاة، قال جاعلاً إیّای، وأنا أسمعہ آنذاك، أنخیل یداً قویة ذات العروق تقبض علی ما یمکن أن یمکن جذور موت المتشعبة الغازرة فی صدر المقبل علی حتفه» (همان) «أنه قلع الحیاة»؛ یعنی مرگ که به معنای، از بیخ و بن برکندن زندگی است. آنچه در اینجا مدنظر است، تصویرسازی نویسنده از مرگ است؛ وی مرگ را چون درختی دانسته که ریشه‌های آن در سینه کسی است که در آستانه مرگ است؛ در این مثال «جذوز الموت»، دال بر استعاره مفهومی «مرگ درخت است»، یا به‌طور کلی‌تر «مرگ گیاه است» می‌باشد که اساس آن، طرحواره حجمی است؛ چراکه مرگ را دارای ریشه ترسیم کرده است؛ یعنی جسم و حجم دارد.

راوی به توصیف شرایط جسمی خویش در زمان بیماری و ترس خود از این موضوع پرداخته و عکس‌العمل خود را نسبت به سخنان مردم درباره بیماری‌اش، شرح داده است: «فکنت أتعرّق وأحس بالارتجاف حین یأتی أحد علی ذکره أمامی. أو کأني زرع بذرته فی ورثیته لیکبر، شهراً بعد شهر، حتی یحین مجیه» (داوود، ۲۰۱۳: ۸)

در مثال فوق، استعاره مفهومی «بیماری گیاه است»، به‌کار گرفته شده است؛ فکر اولیه درباره بیماری، به‌مثابه کاشتن بیماری، فکر مداوم به‌مثابه پرورش دادن بیماری و ترس از بیماری به‌مثابه تقویت آن است؛ در این مثال، جالب به نظر می‌رسد که کاشتن به معنای نوزایی و شکوفایی است و کاری پسندیده است؛ اما راوی برخلاف عادت، این عمل را برای امری منفی و مذموم؛ یعنی بیماری به‌کاربرده است.

انطباق‌های فرعی درون استعاره ساختار، رویداد تغییر حرکت است که دارای استلزام‌هایی است. «یکی از استلزام‌های این استعاره، این است که فقدان کنترل بر تغییر، به‌مثابه فقدان کنترل بر حرکت در نظر گرفته می‌شود.» (کوچش، ۱۳۹۸: ۲۲۲) در مثال فوق، علاوه بر قائل‌شدن حجم برای بیماری، شاهد طرحواره حرکتی نیز هستیم. در اصل تغییر بیماری؛ یعنی رشد آن به‌مثابه تغییر حرکت است که کنترل آن از دسترس راوی خارج شده است.

در ابتدای داستان حسن داوود نیز زمانی که راوی داستان به معرفی بیماری خود (سرطان) می‌پردازد، آن را بیماری ترسناکی برای عموم مردم می‌داند: «هو المرض الثاني الذي یخاف الناس أن یقعوا فیهِ.» (داوود، ۲۰۱۳: ۸) عبارت «یقعوا فیهِ» در مثال فوق، متضمن دو طرحواره تلفیقی حجمی و جهتی است؛ حرف «فی» ظرف‌بودن بیماری را از دیدگاه نویسنده نشان می‌دهد و فعل «وقع»، سقوط در بیماری، به این صورت که «بیماری پایین است» را نشان می‌دهد.

«در استعاره‌های جهتی نظامی، کلی از مفاهیم با توجه به مفاهیمی دیگر سازمان‌بندی می‌شوند. استعاره‌های جهتی، قراردادی نیستند؛ بلکه بر مبنای تجربه‌های فیزیکی و فرهنگی انسان‌ها شکل می‌گیرند.

استعاره‌های جهتی مفاهیم را با اعطای صورت مکانی در جهت‌های متقابل به یکدیگر مرتبط می‌کنند. وظیفه این نوع استعاره‌ها بیش از هر چیز، برقراری انسجام در نظام مفهومی ماست.» (Lakoff & Johnson, 1980: 14-18)

نویسنده، بیماری را مانند چاه عمیقی به تصویر کشیده است که مردم از نزدیک شدن و گرفتار شدن در آن هراس دارند؛ همان‌طور که سرنوشت و بهبودی مبتلایان به بیماری سرطان مبهم هست و مشخص نیست که چه تعداد زنده می‌مانند و چه تعداد فوت می‌کنند، این موضوع باعث ترس و وحشت مردم می‌شود و از طرف دیگر، گرفتار شدن در چاه ناشناخته‌ای که ارتفاع آن مشخص نیست و نیز معلوم نیست کسانی که در آن می‌افتند، زنده می‌مانند یا خیر، این فکر را به نویسنده القا کرده که با استفاده از فعل «وقع»، بیماری را همانند چنین چاهی ترسیم کند.

فکرکردن در مورد بیماری، آرامش را از راوی داستان گرفته است؛ گویی که بیماری در هر ثانیه از زندگی همراه اوست و مانند حریم مشخص و محدودی، از هر جهت او را احاطه کرده و او مانند یک اسیر، در دام آن افتاده است. عمل جراحی به‌عنوان روزه‌ای برای رهایی از زندانی است که او را محصور کرده است: «العملیة قد خلصتني من مرضي.» (همان: ۱۳۳)

در مثال فوق، فعل «خلصتني»، بیماری را احاطه‌کننده نشان می‌دهد، به این صورت که به صورت حریمی دور تا دور او را فراگرفته و الآن از آن رهایی یافته است؛ یعنی متضمن طرحواره حجمی است؛ از جهت دیگر، در زمره طرحواره نیروی رفع مانع هم محسوب می‌شود؛ زیرا «العملیة»، راهی برای خروج از این حصار و حریم است؛ یعنی بیماری مانع و سدی در برابر اوست و عمل جراحی این مانع را رفع می‌کند.

عدم علاقه بین راوی داستان و همسرش، در خلال رمان هویدا است؛ راوی سعی دارد همسر خود را زنی غرغرو جلوه دهد که حتی در زمان بیماری‌اش، از شکوه و گلایه دست بر نمی‌دارد: «حتى وأنا في مرضي لا تتوقف عن الشكوى.» (همان: ۵۶) حرف جر «في»، برای بیان ظرفیت به کار می‌رود؛ در اینجا نویسنده به‌جای این که به اذیت‌شدن در زمان بیماری اشاره کند، از حرف «في» بهره گرفته است تا به فرارگرفتن دوره بیماری و آزار هم‌زمان همسرش در آن بهره بردارد؛ در واقع در اینجا حرف «في»، خاصیت مکان‌شدگی به بیماری داده است و نویسنده بیماری را مانند یک مکان که راوی را احاطه کرده، تجسم کرده است. حرف «في» علاوه بر این که خاصیت مکان‌شدگی به بیماری بخشیده است، می‌تواند دلیلی بر اقرار بیان شدت و نهایت بیماری راوی باشد.

زمانی که احمد از بیمارستان مرخص می‌شود، راوی از زبان همسرش گفته‌های دکتر را نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید که همسرش گفته: «المرض في كبده، قالت» (همان: ۸) در این مثال، همسر راوی به جای اینکه بگوید: بیماری احمد به خاطر کبدش است یا از ناحیه کبد بیمار است، بیماری را چون ظرفی که در

ظرف دیگر قرار گیرد در درون کبد وی به تصویر کشیده است و در حقیقت، بیماری را داری حجم مجسم کرده است.

نویسنده در حقیقت با استفاده از این طرحواره‌ها، چگونگی اندیشه و تفکر مفهومی خود را در باب دو حوزه مرگ و بیماری به نمایش گذاشته است، به این صورت که مرگ و بیماری هر دو به صورت گیاه در نظام مفهومی نویسنده شکل گرفته‌اند؛ با این تفاوت که گیاه مرگ در وجود کسی رخنه کرده که به عقیده خودش می‌تواند آن را برکند؛ اما گیاه بیماری در وجود کسی است که آن را پرورش داده است؛ همچنین بیماری در جهتی رو به پایین قرار دارد که همچون مکانی انسان را محصور کرده است یا چون ظرفی در ظرف دیگر قرار گرفته است.

۲-۳-۲. طرحواره مقدار^۳

این نوع از طرحواره‌های تصویری، با اندازه کمی اشیاء سروکار دارند؛ به همین خاطر، به آن طرحواره تصویری شیئی گفته می‌شود که «در به تصویر کشیدن مفاهیم انتزاعی، از واژگانی مانند؛ افزود، زیاد کرد، کم کرد، کاهش داد، اضافه کرد و... که دلالت بر مقدار (میزان) دارند، استفاده می‌کند.» (شاملی و حاجی قاسمی، ۱۳۹۷: ۲۶)

نویسنده برای بیماری، فقط از طرحواره مقدار با استفاده از فعل «یزید»، «لن یزید» و «خفیف» بهره برده است. تجربه حسی مداوم انسان از زیاد و کم شدن مواد گوناگون، چنین قابلیت را برای بیماری در اندیشه مفهومی وی ایجاد کرده است. در رمان حاضر نیز نویسنده چنین بیانی در باب بیماری دارد. «خاء» و «فاء» بر یک اصل دلالت دارند و آن مخالف سنگینی و وزین بودن است. (ابن فارس، ۱۹۵۵، ج ۲: ۱۵۴) راوی قبل از بیماری سرطان، انتظار یک بیماری را داشته که با قید «خفیف»، میزان و نوع آن را مشخص می‌کند: «فی أحيان كنت أفكر في أنني يجب أن يصيبي شيء يُبدل حركة رجلي وجسمي، كأن تصير عظام قدمي توجعاني أو أن تستنح، بمرض خفيف، فقرات في ظهري.» (داوود، ۲۰۱۳: ۱۱)

زمانی که معلم احمد (پسر بزرگ راوی)، از وجود دُمل در بدن او خبر می‌دهد، می‌گوید: «هي علامات على مرض يجب أن نبدأ بمعالجته الآن، قبل أن يزد و يستفحل» (همان: ۲۸۲) که ذهنیت نویسنده درباره بیماری که قابلیت افزایش و کاهش دارد، چنان تثبیت شده است که فعل «یزید» را برای بیماری به کار برده است و از آن برای «الدمامل» که چنین قابلیت دارد، استفاده نکرده است.

در حین همین بیماری احمد، این فکر به راوی دست می‌دهد که شایسته نیست به آهنگی ناروا که او را متأثر می‌سازد، نزدیک شود و خود نیز این عقیده را دارد که انجام این کار، بیماری پسرش را بیشتر نمی‌کند و از دل‌نگرانی او نمی‌کاهد: «ذلك لن يزد في مرضه ولن يقلل من خوفه عليه» (همان: ۲۹۵) فعل «لن

یزید» که برای بیماری به کار رفته، بیانگر آن است که بیماری به دلایل مربوط به خود، نه عوامل دیگر، قابلیت اضافه شدن و کم شدن دارد.

۲-۳-۳. طرحواره نزدیکي و دوري^۴

تیلر معتقد است زمانی که یک طرحواره مبتنی بر روابط مکانی در دامنه غیر مکانی فرافکنده شود، در واقع طرحواره نزدیکي و دوري ترسیم گردیده است. او معتقد است این فرافکنی ها، میزان تداخل عاطفی و احتمال تأثیر متقابل را بر حسب نزدیکي و دوري تغییر می دهد. (تیلر، ۱۳۹۰: ۵۳) طرحواره نزدیکي و دوري برای مرگ، به چند صورت آمده است:

راوی زمانی که پدرش مریض است، توصیف مادرش از مرگ را به یاد می آورد که معتقد بود، فرد در آستانه مرگ، همچون شمعی است که در لحظات آخر ذوب شدن است و خاموش می شود و در ادامه می گوید: «و مات الرجل الذي كان موشكاً على الموت.» (داوود، ۲۰۱۳: ۱۴۱) این جمله طرحواره نزدیکي را در بردارد و این نزدیکي برای مرگ، می تواند شیء آنگاری مرگ را برساند. در زبان روزمره، امور محسوسی که دارای جسم و حجم هستند، قابلیت نزدیکي یا دوري دارند، در مثال فوق نویسنده این ویژگی را به مرگ که امری انتزاعی است، بخشیده؛ یعنی مرگ چون شیئی به تصویر کشیده شده است که می توان از آن دور شد و یا به آن نزدیک شد.

راوی که بعد از اطلاع از بیماری اش، از مرگ ترس دارد و اولویت مرگ بر نابودی را مختص فیلم ها و کتاب ها می داند، می گوید: «أقصد الموت الأكيد الذي لا أحسب أن من كانوا قبلنا كانوا قريبين منه كما أنا الان.» (همان: ۴۹) این مثال هم متضمن طرحواره نزدیکي «مرگ» برای شخص راوی است که خود را «قريب» به آن می داند و هم طرحواره دوري برای گذشتگان «من كانوا قبلنا» که فعل «لأحسب»، دال بر این مفهوم است. راوی عدم ترس از مرگ را مخصوص فیلم ها می داند: «أولئك المقبلون على الموت، في الأفلام التي شاهدتها، كانوا يقررون ماذا سيفعلون في ما تبقى في حياتهم» (همان: ۳۵) در این مثال، واژه «مقبلون»، دال بر نزدیکي مرگ است که نویسنده آن را برای کسانی که در فیلم ها هستند، واقعی نمی داند؛ زیرا از نظر راوی چنان روحیه ای دارند که می توانند برای ادامه زندگی خود برنامه ریزی کنند.

زمانی که پدر راوی بدحال است و پزشک بر بالین او حاضر می شود، راوی از پزشک می پرسد، چند روزی از عمرش باقی مانده است و پزشک با حالت لبخند به او می گوید: «هر چه خدا بخواهد» راوی در گفتگویی درونی با خود می گوید: «لم أكن مستعجلاً موته، فقط كنت راغباً في أن أعرف.» (همان: ۱۵۶) راوی در جمله «لم أكن مستعجلاً موته»، نزدیک بودن مرگ را به پدر بیان می کند، مرگی که با سرعت به سمت او رفته است.

۲-۳-۴. طرحواره حرکتی^۵

تجارب روزانه انسان از حرکت خود و سایر جانداران این ذهنیت را در وی ایجاد کرده است که برای امور انتزاعی حرکت قائل شود؛ به گفته صفوی: «حرکت انسان و مشاهده حرکت سایر پدیده‌های متحرک، تجربه‌ای در اختیار انسان قرار داده تا طرحواره‌ای انتزاعی از این حرکت، در ذهن خود پدید آورد و برای آنچه قادر به حرکت نیست، چنین ویژگی‌ای را در نظر بگیرد.» (۱۳۷۹: ۳۷۵) طرحواره مسیر هم در دسته این طرحواره قرار می‌گیرد که حرکت از مبدأ به سمت مقصد است. براساس اصول کاربردی این نوع طرحواره، «حرکت از نقطه «الف» به نقطه «ب»، مستلزم عبور از تمام نقاطی است که در مسیر «الف» به «ب» قرار دارند؛ نکته دیگر این‌که مسیرها جهت‌دار هستند و هر طی مسیری با سپری شدن میزان خاصی از زمان همراه است.» (سعید، ۲۰۱۳: ۳۶۹)

راوی معتقد است که پدرش به پیری نزدیک شده و دچار ناتوانی و ضعف جسمانی گشته است؛ در این مسیر وی با جان‌بخشی به مرگ، آن را به پدر نزدیک دانسته است: «كان الموت يصل إليه متمهلاً مبطناً. خطوة صغيرة واحدة كل يوم. خطوة صغيرة واحدة لا ترى أو تلاحظ.» (داوود، ۲۰۱۳: ۳۶) مثال فوق مبنای استعاره مفهومی «مرگ، شکارچی است» می‌باشد، به این صورت که نویسنده مرگ را مانند حیوانی درنده تصور کرده که به صورت مخفیانه در کمین شکار خود است و آرام‌آرام به سمت آن گام برمی‌دارد و تمام تمرکز خود را وقف رسیدن به طعمه‌اش در زمان مناسب کرده است. این نگرش به مرگ، می‌تواند اشاره به آیه (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ) (جمعه ۸) باشد که حتمی بودن و فراگیری مرگ را بیان می‌کند. پدر راوی که در بستر بیماری قرار دارد، روزبه‌روز وضعیتش وخیم‌تر می‌شود تا جایی که به جز حرکت انگشتان، دیگر هیچ حرکتی از خود ندارد، راوی این ناتوانی در حرکت جسمانی (حرکت قابل‌رؤیت) را نشانه‌ای از حرکت روحانی (غیرقابل‌مشهود) می‌داند که آن حرکت به سمت مرگ است: «حتی وإن بدا أنه يسير على مهله إلى موته.» (همان: ۱۴۲)

در حقیقت مرگ به صورت مکانی که مقصد است، فرض شده؛ به این صورت که مسافر آرام‌آرام به سمت آن در حرکت است و بیماری شخص موردنظر، به‌منزله سختی و فراز و نشیب مسیر است؛ چنین بیانی در واقع مرگ را دارای حجم و شیئی ملموس نشان می‌دهد. این مثال بیانگر دیدگاه نویسنده، نسبت به مقدر و محتوم‌دانستن مرگ است که خداوند برای انسان در نظر گرفته است، این امر در قرآن کریم آمده است: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ» (واقعہ / ۶۰) به گفته علامه طباطبایی، «منظور این جمله آن است که بفهماند اولاً مرگ حق است و در ثانی، مقدر از ناحیه اوست، نه اینکه مقتضای نحوه وجود یک موجود زنده باشد؛ بلکه خدای تعالی آن را برای این موجود مقدر کرده؛ یعنی او را آفریده تا فلان مدت زنده بماند و در رأس آن مدت بمیرد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۲۲۹)

راوی بعد از اینکه متوجه ضعف و ناتوانی جسمی خود در زمان بیماری می‌شود، به پزشک مراجعه می‌کند و ترس درونی خود را نسبت به مرگ بیان می‌کند؛ به عقیده او هیچ انسانی دوست ندارد بمیرد و

کسانی که این ادعا را دارند، خلاف واقع است؛ زیرا می‌دانند با مرگ فاصله دارند: «أولئك الذين قرأنا عنهم متمنين الموت أو منتظرينه كانوا يعلمون أنّ بينهم وبينه مسافة.» (داوود، ۲۰۱۳: ۴۹) نویسنده در اینجا، مرگ را مکانی می‌داند که مقصد هر انسانی است، انسان برای رسیدن به این مقصد باید مسیر را بپیماید و هر چه به مقصد نزدیک‌تر می‌شود، ترسش بیشتر می‌شود. در حقیقت این مثال، بیانگر نگرش منفی نسبت به مسألهٔ مرگ است که مرگ را امری ترسناک نشان داده است.

داستان با اطلاع‌یافتن راوی از بیماری سرطانش شروع شده است؛ راوی که از زمان‌های قبل، فکر بیماری را در ذهن خود پرورانده است، زمانی که این خبر را از دکتر می‌شنود، برای کنترل ترس خویش آمادگی کامل دارد: «كنت قد أعدد نفسي من قبل لأسمع ما قاله الطبيب. ليس لأسمع أنّ مرضي قد أتاني، بل أعدت نفسي لأداري خوفاً من مرضي وأخفيه» (داوود، ۲۰۱۳: ۷) (از قبل، خود را برای شنیدن گفته‌های پزشک آماده کرده بودم نه برای شنیدن اینکه بیماری‌ام برگشته؛ بلکه خودم را آماده کرده بودم که با ترس از بیماری‌ام، کنار بیایم و آن را پنهان کنم) در ادامه نیز می‌گوید: «قبل أشهر من ذلك اليوم، بل قبل سنوات، كنت أحسّ به آتياً إليّ» (داوود، ۲۰۱۳: ۸)؛ یعنی خود از قبل نسبت به آن مطلع بوده است. آمدن بیماری به سمت راوی، مبین طرحوارهٔ حرکتی است که مبنای استعارهٔ مفهومی «بیماری، جاندار است» و به صورت خاص‌تر «بیماری، انسان است» می‌باشد.

بیماری، انسانی فرض شده است که راوی با وجود اینکه می‌دانسته سبب مرگ او می‌شود، قبلاً آن را در ذهن خود پرورانده است که این مسأله نیز از ویژگی‌های مختص انسانی است که به بیماری بخشیده شده است، مانند توان حرکت داشتن و انتخاب مسیر به سمت کسی که به آن متمایل است؛ به این معنی که بیماری علاوه بر اینکه به او تعلق خاطر دارد، به سمت او نیز برگشته است؛ یعنی مثال فوق می‌تواند متضمن طرحوارهٔ جذب نیز باشد.

پزشک، زمان عمل جراحی راوی داستان را مشخص نکرده و این کار را به خودش واگذار کرده است که این امر سبب شده تا اضطراب و نگرانی وی تشدید پیدا کند، طوری که ترس از مرگ، وجود او را فرا گیرد؛ زیرا او به عاقبت خویش در مواجهه با بیماری فکر می‌کند: «ترك لي أن أقيس المسافة التي سيصير مرضي يميتني في آخرها.» (همان: ۶۱)

در مثال فوق، شاهد طرحوارهٔ مسیر هستیم؛ بیماری مانند مسافری ترسیم شده است که از مکانی با مسافتی نامشخص حرکت می‌کند و در پایان این سفر، مرگ راوی را به ارمغان می‌آورد؛ البته علاوه بر طرحوارهٔ مسیر، طرحوارهٔ فشار را نیز از آن، می‌توان استنباط کرد، چراکه بیماری چنان قدرتی دارد که می‌تواند مریض (راوی) را بکشد؛ بنابراین در این قسمت مشخص شد که مرگ و بیماری هر دو به صورت دو موجودی هستند که به سمت انسان در حرکت‌اند؛ مرگ مکانی است که مقصد هر انسانی است و بیماری مسافر است.

۲-۳-۵. طرحواره نیرو^۶

به عقیده جانسون، «بدن‌های ما خوشه‌هایی از نیروست و هر رویدادی که ما در آن دخالت داریم، عمدتاً متشکل از نیروها در عمل است؛ اما یک لحظه تأمل آشکار می‌سازد که واقعیت روزمره ما پر است از توالی‌های علی- معلولی که با نیرو همراه است. این نیروها فوق‌العاده زیاد هستند، به طوری که توسط نیروهای دیگر خنثی نمی‌شوند. برای مثال، من معمولاً متوجه وجود باد نمی‌شوم، مگر اینکه آن قدر شدید باشد که مانع حرکت من بشود. ویژگی‌هایی که نوعاً در مضمون نیرو، نقش بازی می‌کنند، عبارتند از: اول، نیرو همواره از طریق برهم‌کنش تجربه می‌شود؛ دوم، تجربه ما از نیرو معمولاً شامل حرکت یک جسم (یا ماده) از طریق فضا در یک جهت خاص است؛ به عبارت دیگر نیرو یک کمیّت برداری جهت‌دار است؛ سوم، نوعاً یک تک‌مسیر حرکت وجود دارد. این مسیر، وابسته به کیفیت بردار حرکت همراه با نیروست؛ چهارم، نیروها مبدأ یا منبع دارند و چون جهت‌دارند، کنش‌گران می‌توانند آن‌ها را به سوی هدف‌ها هدایت کنند؛ پنجم، نیروها درجات قدرت یا شدت دارند. وقتی توان وجود دارد، امکان اندازه‌گیری نیرویی که تولید می‌کند هم وجود دارد؛ ششم، چون نیرو را از طریق برهم‌کنش احساس می‌کنیم، همواره یک ساختار یا دنباله‌ای از علیت وجود دارد.» (جانسون، ۱۳۹۷: ۱۰۲-۱۰۵)

سه طرحواره انسداد، فشار (الزام) و جذب، از طرحواره‌های نیروی مطرح‌شده در حوزه مرگ و بیماری هستند:

۲-۳-۵-۱. فشار^۷

تجربه وارد شدن یک نیروی خارجی بر انسان این امکان را برای وی فراهم کرده که برای امور انتزاعی نیرو تصور کند به گفته جانسون: «همگان با تجربه رانده شدن توسط نیروهای خارجی، مثل باد، آب، اجسام فیزیکی و افراد دیگر آشنا هستند. وقتی جمعیتی فشار وارد می‌آورد، شما با نیرویی که یارای مقابله با آن را ندارید، در جهتی رانده می‌شوید که ممکن است خود مایل نباشید. گاهی این نیرو وحشتناک است، مثلاً وقتی جمعیت از کنترل خارج می‌شود؛ در موارد دیگر نیرو را می‌توان خنثی کرد یا تغییر داد. این انواع فشار نیرو از جایی اعمال می‌شود، اندازه معینی دارد، در مسیری حرکت می‌کند و دارای جهت است.» (همان: ۱۰۶)

در طرحواره الزام، فقط برای مرگ با فعل اجبار «یجب» در رمان بحث شده است. پس از مرگ پدرِ راوی و بیان چگونگی مراسم او، نویسنده مقطع بعدی را با این جمله آغاز می‌کند: «کان یجب أن یموت وهو فی زمن نشاطه وصخبه» (داوود، ۲۰۱۳: ۱۸۵)؛ یعنی پدرش نباید در زمان پیری و از کارافتادگی می‌مرد، دوران سرحالی‌اش باید از دنیا می‌رفت. فعل «یجب» در این جمله، اجبار در مرگ را می‌رساند که امری محتوم است؛ یعنی مرگ دارای قدرت و نیرویی است که در هر زمان می‌تواند به سراغ انسان بیاید. به عقیده

جانسون «معنی واژه «باید» در قلمرو شناختی، آن گونه که می‌دانیم، شامل طرحوارهٔ فشار است که در آن، نیرو جسمی را در امتداد مسیری حرکت می‌دهد. در قلمرو شناختی، این حرکت صرفاً حرکت استنباطی است، چون اگر چیزی باید درست باشد، آنگاه مجبوریم استنباط کنیم که درست است.» (جانسون، ۱۳۹۷: ۱۳۰)

زمانی که پدر راوی در بستر بیماری است، توانایی خواندن ندارد که راوی علت آن را ضعف ناشی از بیماری می‌داند: «فَكَرْتُ أَنْ مَرَضَهُ ذَهَبَ بِقُدْرَتِهِ عَلَى الْقِرَاءَةِ وَمَعْرِفَةِ الْحُرُوفِ» (همان: ۹۸) در این مثال، فعل «ذهب» با حرف «ب»، به معنای از بین بردن است که برای بیماری، نیرویی متصور شده است که توانایی خواندن و تشخیص حروف را از شخص بیمار گرفته است.

راوی که با همسر برادرش رابطهٔ پنهانی دارد و شور و اشتیاق خاصی نسبت به او دارد، با بدتر شدن وضعیت بیماری‌اش معتقد است که این بار بیماری، توان او را تضعیف خواهد ساخت: «هذه المرأة سيكفل مرضي بأن يضعف تلك القوة التي لم تفارقها أبداً» (همان: ۳۹) در این مثال، بیماری چون انسانی ترسیم شده است که مأموریت انجام کار بزرگی را به عهده گرفته که آن، از بین بردن نیرو و قوت باطنی راوی است که تلاش در تضعیف آن دارد؛ یعنی بیماری دارای قدرت و فشاری است که می‌تواند نیرو و توانایی او را از بین ببرد.

۲-۳-۲-۵. انسداد^۸

«در تلاش‌هایمان برای برهم‌کنش همراه با نیرو با اجسام و اشخاص در محیط خود، غالباً با موانعی برخورد می‌کنیم که با نیروی ما مقابله می‌کنند، مثلاً وقتی بچه یاد می‌گیرد چهار دست‌وپا برود، با دیواری برخورد می‌کند که مانع پیش‌رفتن در آن جهت می‌شود. بچه یا باید توقف کند، از ادامهٔ اعمال نیرو در جهت او دست بردارد، یا باید جهت اعمال نیرو را تغییر دهد. می‌تواند تلاش کند از روی مانع رد شود، یا حتی از داخل آن عبور کند، وقتی نیروی کافی وجود دارد. در چنین مواردی، بچه بخشی از معنی نیرو و مقاومت همراه با نیرو را به صورت مستقیم یاد می‌گیرد.» (جانسون، ۱۳۹۷: ۱۰۷)

از طرحوارهٔ مانع، تنها برای بیماری پسر راوی که مانع عمل او (راوی) می‌شود، استفاده شده است. راوی در زمان بیماری پسرش احمد، برای بار دوم به دوستش ابوعاطف می‌گوید که قصد دارد عبا و عمامه‌اش را کنار بگذارد. عکس‌العمل ابوعاطف در برابر گفتهٔ او سبب شده که راوی در گفتگویی درونی چنین استنباط کند که از نظر ابوعاطف، بیماری پسرش باعث شده است که او از تصمیم خود منصرف شود: «وهو في هذه المرة، بدا مصغياً، لم يبتسم بما يعني أنني أقول هذا من دون أن أكون مصدقاً أنا نفسي إمكان حصوله. ربما يظن مرض ابني أحمد أبعدني عن قول الأشياء هكذا، لمجرد أن فكرتها خطرت في رأسي» (همان: ۳۰۷) در

مثال فوق، جمله «مرض ابني أحمد أبعدني عن قول الأشياء هكذا» در واقع بیانگر آن است که بیماری احمد پسر راوی به‌عنوان مانع و سدی برای گفتن بعضی صحبت‌ها و عمل کردن به آن‌ها است.

۲-۳-۳-۳. جذب^۹

«آهن ربا براده‌های آهن را به خود جذب می‌کند، جاروبرقی گرد و خاک و آت و آشغال را به داخل خود می‌کشد و وقتی ما به هوا می‌پریم، زمین ما را به‌طرف خود به پایین می‌کشانند. یک ساختار رایج طرحواره‌ای برای جذب وجود دارد که میان این تجربه‌ها مشترک است. وقتی ما از لحاظ فیزیکی احساس می‌کنیم فرد دیگری را به‌سوی خود جذب می‌کنیم نیز همین ساختار وجود دارد. این نیرو به معنای استاندارد، گرانشی (جاذبه‌ای) نیست؛ بلکه نوعی گرایش به‌سوی جسم دیگر است. این نیرو، به معنای دقیق کلمه، در همین طرحواره زیربنای جذب شریک است.» (جانسون، ۱۳۹۷: ۱۱۰)

طرحواره جذب مختص به راوی و بیماری اوست. راوی بعد از مبتلا شدن به بیماری سرطان عقیده دارد که فکر و خیال گذشته او نسبت به بیماری سرطان باعث شده که الان بیمار شود: «لا يأتي المرض هكذا من دون أن يسبقه شيء يستدعيه.» (همان: ۱۹)

در ادامه نیز این بیماری را در میان خاندان خویش بی‌سابقه دانسته، به عمر طولانی بستگان خود اشاره می‌کند و این که او تنها کسی است که به این بیماری مبتلا شده است و علت آن را ترس از بیماری و فکر کردن زیاد درباره آن می‌داند، به‌نحوی که گویی خود، بیماری را فراخوانده تا به آن مبتلا شود: «حدث لي ذلك من خوف من المرض الذي كآتني استدعيته استدعاءً إليّ، أو كآتني ريبت وهمه في حتى صار مرضاً حقيقياً» (داوود، ۲۰۱۳: ۷۲) «استدعاء» به معنای فراخواندن و خواستن است که در مثال اول، استدعاء خود را نسبت به بیماری، عامل آمدن آن به سمت خود می‌داند که این مثال، متضمن طرحواره حرکتی نیز می‌باشد. در مثال دوم، جمله «كآتني استدعيته استدعاءً إليّ»، بیانگر نوعی کشش و جذب دوطرفه بین بیماری و راوی داستان است.

راوی مدتی بعد از عمل جراحی و بهبودی از بیماری، دوباره فکر بیماری را در سر دارد و آمدن بیماری‌اش را احساس می‌کند و در ادامه چنین می‌گوید: «في أحيان أفكر أنني لست فقط أحس بوجوده بل أنني إستعجله ليأتي مسرعاً.» (همان: ۲۷۲) در این مثال، فکر به بیماری و احساس مبتلا شدن به آن در وجود راوی «أحس بوجوده» است و عجله برای آمدن آن، «إستعجله ليأتي مسرعاً» که دال بر جذب بیماری به سمت خود اوست.

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه، طرحواره‌های تصویری، مبنای بسیاری از استعاره‌های مفهومی بشر و درک مفاهیم انتزاعی است؛ کشف طرحواره‌های یک متن، ابزار زبانی مناسبی برای درک اندیشه نویسنده است. در رمان «لا طریق إلی الجنة»، این مهم به‌خوبی مشهود است. عنوان رمان، متضمن طرحواره قدرتی و حرکتی است که در مسیر سفر، مانعی برای رسیدن به مقصد وجود دارد و مسافر را شکست می‌دهد؛ بنابراین عنوان رمان برآمده از یک نگرش منفی است که در خلال داستان مشخص می‌شود، شخصیت اول داستان، شخصی شکست‌خورده در تمام شئون زندگی خود است و او زندگی را با گرایش به تمایلات دنیوی می‌گذراند که سبب شکل‌گیری دیدگاه‌های منفی در او شده است. دو حوزه مرگ و بیماری نیز از موضوعاتی هستند که این نگرش منفی در طرحواره‌های آن دو بسط داده شده است. با بررسی این رمان، می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده از طرحواره‌های حجمی، حرکتی و نیرو برای مرگ و بیماری و همچنین طرحواره مقدار برای بیماری و طرحواره نزدیکی برای مرگ بهره برده است. مطالعه این طرحواره‌ها نشان می‌دهد که در تفکر مفهومی نویسنده، مرگ دارای حجم است و به‌صورت درختی ریشه‌دار است «مرگ گیاه است» که مکان آن، سینه شخص رو به موت است که کندن آن؛ یعنی کنترل آن در توان شخص موردنظر است و «بیماری گیاه است» که فکرکردن درباره آن، آن را به وجود آورده است و دارای نوعی حرکت درونی است که قابل‌رشد است یا بیماری به‌صورت مکان یا فضایی است که انسان در آن می‌افتد یا چون ظرفی که در ظرف دیگر قرار می‌گیرد که اساس آن، استعاره‌های «بیماری مکان است»، «بیماری پایین است» یا بیماری به صورت حریمی است که انسان را احاطه می‌کند.

در طرحواره مقدار و نزدیکی نیز شاهد شیء‌انگاری «مرگ» و «بیماری» هستیم؛ به این صورت که افعال و قیده‌های که مختص به اشیاء هستند، برای این دو حوزه به‌کاررفته است. مرگ و بیماری دارای حرکت‌اند، گاه مرگ ایستا است و انسان متحرک و بالعکس، گاه انسان ایستا و مرگ متحرک است. در حالت نخست، انسان شیء متحرکی است که به‌سوی این مکان ایستا در حرکت است. در حالت دوم مرگ به صورت حیوانی، مفهوم‌سازی شده که به‌سوی انسان، در حرکت است؛ به این صورت که مرگ شکارچی متحرکی است که به دنبال طعمه است؛ در این حالت، انسان طعمه مرگ و ناگزیر از آن، مفهوم‌سازی می‌شود. گاه نیز خود مرگ، مسیری است که انسان در حال طی کردن آن است. در حوزه بیماری، بررسی داده‌ها نشان می‌دهند که با انسان‌انگاری بیماری، بیماری در مسیری به سمت شخص بیمار حرکت می‌کند؛ همچنین بیماری به‌صورت مسافری که در حال پیمودن است، به تصویر کشیده شده است. با بررسی این طرحواره‌ها، نویسنده مرگ را دارای نیرو و قدرت فشار بر انسان می‌داند و بیماری به‌صورت مانع در سر

راه انسان قرار دارد که او را از انجام امور بازمی‌دارد یا بین انسان و بیماری، نیرو و کششی دوطرفه وجود دارد که آن‌ها را به هم می‌رساند.

پی‌نوشت‌ها

- ¹Image Schemas
- ²Containment schema
- ³Quantity Schema
- ⁴Near and Far Schema
- ⁵Movement Schema
- ⁶Force schem
- ⁷Compulsion
- ⁸Blockage
- ⁹Attraction

منابع

عربی

- القرآن الکریم.
- ابن فارس، احمد (۱۹۷۹)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: انتشارات دارالفکر.
- الجرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۸م)، اسرار البلاغة فی علم البیان، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العملیة.
- الزناد، الأزهر (۲۰۱۰م)، نظریات لسانیة عرفنیة، منشورات محمدعلی الحامی، تونس، الدار العربیة للعلوم، بیروت، منشورات الاختلاف، الجزائر.
- داوود، حسن (۲۰۱۳م)، لا طریق الی الجنة، بیروت: دارالساقی.

فارسی

- پورابراهیم، شیرین و همکاران. (۱۳۹۰). «بررسی مفهوم بصیرت در زبان قرآن در چارچوب معناشناسی شناختی»؛ مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی، سال سوم، شماره ۵، صص ۷۷-۹۹.
- تیلر، جان رابرت. (۱۳۹۰). «بسط مقوله مجاز و استعاره»، ترجمه مریم صابری نوری‌فام؛ استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، گروه مترجمان به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر، صص ۳۵-۶۶.

- جانسون، مارک. (۱۳۹۷). *بدن در ذهن: مبنای جسمانی معنا، تخیل و استدلال*؛ ترجمه جهان‌شاه میرزاییگی، تهران: آگاه.
- شاملی، نصرالله و فرزانه حاجی‌قاسمی. (۱۳۹۷)، «*بسط استعاره مفاهیم ذهنی مرتبط با «روز قیامت» در قرآن کریم از منظر معناشناختی (بر اساس طرحواره‌های تصویری حجمی)*»، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، سال هفتم، شماره دوم، شماره پیاپی (۱۴)، صص ۱۷-۳۴.
- صفوی، کورش. (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معناشناسی*، تهران: حوزه هنری.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۴)، *تفسیر المیزان*، ترجمه محمد باقر موسوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۱). *سبک‌شناسی: نظریه‌ها رویکردها و روش‌ها*؛ تهران: سخن.
- فیارتز، کورث، (۱۳۹۹). *تصحیح فرضیه توارث: تعامل میان سلسله‌مراتب استعاره و مجازی*، استعاره و مجاز با رویکردی شناختی، گردآورنده آنتونیو بارسولونا، ترجمه فرزانه سجودی، لیلا صادقی، تینا امراللهی، تهران: نقش جهان، صص ۹۵-۱۲۵.
- کوچش، زلتن. (۱۳۹۸). *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*؛ ترجمه شیرین پورابراهیم، چاپ دوم، تهران: سمت.
- لیکاف، جورج، (۱۳۹۰). «*نظریه معاصر استعاره*»؛ ترجمه فرزانه سجودی، استعاره مبنای تفکر و زیبایی‌آفرینی، گروه مترجمان به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر، صص ۱۳۵-۲۳۰.

منابع لاتین

- Saeed, J.I. (2013). **Semantics**, Oxford: Blackwell
- Lakoff, George, & Mark Johnson. (1980). **Metaphors We Live By**. Chicago: Chicago University Press.

References

- The Holy Quran.
- Al-Jorjani, A. (1988 AD). *Asrar al-Balaghah in the Science of the Statement*; 1st. edition, Beirut: Dar al-Kutub al-Asha'iyah. [in Arabic].
- Al-Zind, A. (2010 AD). *Customary Linguistic Theories*; Publications of Muhammad Ali Al-Hami, Tunis, The Arab House of Sciences, Beirut, Publications of Difference, Algeria. [in Arabic].
- Davoud, H. (2013 AD). *No way to Heaven*; Beirut: Dar Al-Saqi. [in Arabic].

- Feyaerts, K. (2012). "Refining the Inheritance Hypothesis: Interaction between Metaphoric and Metonymic hierarchies". In: *Metaphor and Metonymy at the Crossroads* (Compiled by Antonio Barcelona), Translated by: Farzan Sojudi, Leila Sadeghi, and Tina Amrollahi, Tehran: Naghsh-e Jahan Publication. pp. 95-125. [in Persian].
- Footouhi, M. (2012). *Stylistics: Theories, Approaches and Methods*; Tehran: Sokhan. [in Persian].
- Ibn Faris, A. (1979). *A Dictionary of Language Measures*; Edited by: Abd al-Salam Muhammad Harun, Cairo: Dar al-Fikr Publications. [in Arabic].
- Johnson, M. (2018). *The Body in the Mind; The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*; Translated by: Jahanshah Mirzabeigi, Tehran: Agah. [in Persian].
- Kovecses, Z. (2010). *Metaphor: A Practical Introduction*; Translated by Shirin Pourebrahim, Second Edition, Tehran: SAMT. [in Persian].
- Lakoff, G. & Mark Johnson. (1980). *Metaphors We Live By*; Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, G. (2011). "The Contemporary Theory of Metaphor"; Translated by: Farzan Sojudi, In: *Metaphor of the Basis of Thought and Beauty-Creating*, Tehran: Surah Mehr, pp. 135-230. [in Persian].
- Pourebrahim, S. et al. (2011). "A Study of the KNOWLEDGE Concept in Quran Language: Cognitiv Semantics Framework"; Journal of Researches in Linguistics, Vol.3, No. 5, pp. 77-99. [in Persian].
- Saeed, J.I. (2013). *Semantics*; Oxford: Blackwell
- Safavi, K. (2000). *An Introduction to Semantics*; Tehran: Hozeh Honari. [in Persian].
- Shameli, N. and Haji Ghasemi F. (2018). "Metaphorical Expansion of Mental Concepts Related to Doomsday in the Holy Quran from a Semantic Perspective (Based on Volumetric Schematic Schemas)", *Linguistic Research in the Holy Quran*, Vol. 7, Number 2, Serial Issue (14), pp. 17-34 .
- Tabatabai, M. H. (1374). *Tafsir Al-Mizan*; translated by Mohammad Baqir Mousavi, Qom: Qom Seminary Teachers Association, Islamic Publications Office. [in Persian].
- Taylor, J. R. (2011). "Category Extension by Metonymy and Metaphor", translated by Maryam Saberi Nourifam; *Metaphor Is the*

Basis of Thinking and Tools of Aesthetic Creation, Tehran: Surah Mehr, pp. 35-66. [in Persian].



فصلية لسان مبین العلمية (بحوث في اللغة العربية و آدابها)

الترقيم الدولي الموحد للطباعة: ۲۳۵۵-۸۰۰۲

الترقيم الدولي الالكتروني: ۳۵۱۶-۲۶۷۶



* انعكاس المخططات التصويرية المبيّنة للموت والمرض في رواية "لا طريق إلى الجنة" لحسن داود

طبية فتهي ايرانشاهي¹، سيد محمود ميرزا يي الحسيني²، شيرين بور ابراهيم³

¹ طالبة مرحلة الدكتوراه في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة لرستان، خرم آباد، إيران.

² أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة لرستان، خرم آباد، إيران.

³ أستاذة مشاركة في قسم اللسانيات بجامعة پیام نور، طهران، إيران.

معلومات المقالة الملخص

هناك رؤية في اللسانيات الإدراكية مفادها أنّ اللغة، خاصّة اللغة الأدبية، هي مظهر من مظاهر التركيبات المفاهيمية مثل الاستعارة والمجاز والمخططات التصويرية في العقل البشري. الموت ظاهرة حتمية لجميع الكائنات الحية وكذلك البشر وهناك تشكل صورة غامضة عنها في العقل البشري. للإنسان موقف خاص وإدراك خاص تجاه هذا المفهوم من خلال التفكير والخيال. إنّ مفهوم المرض أيضاً في تفاعل وثيق مع مفهوم الموت وله علاقة سببية معه. يحاول هذا البحث متمسكاً بالمنهج الوصفي - التحليلي وفي إطار النظرية الدلالية الإدراكية لدراسة مفاهيم الموت والمرض باستخدام وظيفة المخططات التصويرية في رواية "الطريق إلى الجنة". ۲۰۱۵ م لحسن داود الكاتب اللبناني. أظهرت النتائج أنّ المؤلف استخدم ثلاثة مخططات: الحجمية، والحركية والقوة للموت والمرض، بالإضافة إلى المخططة الكمية للمرض ومخططة القرب للموت. تشكّل مخططات الموت والمرض أيضاً أساس الاستعارات المفاهيمية الشائعة مثل "الموت والمرض نباتان"، "الموت والمرض أحياءان"، "الموت والمرض مكانان" وما إلى ذلك. يمكن الوصول إلى موقف المؤلف السلبي تجاه حقلي الموت والمرض في هذه الرواية من خلال هذه المخططات والاستعارات.

نوع المادة:

مقاله محكمة

تاريخ الوصول:

۱۳۹۹/۰۹/۱۵

تاريخ القبول:

۱۴۰۰/۰۳/۰۱

كلمات مفتاحية: اللسانيات الإدراكية، المخططات التصويرية، الموت، المرض، حسن داود، رواية «الطريق إلى الجنة»

الاقتباس: فتهي ايرانشاهي، طبية، ميرزا يي الحسيني، سيد محمود، بور ابراهيم، شيرين (۱۴۰۰). انعكاس المخططات التصويرية المبيّنة للموت والمرض في رواية "لا طريق إلى الجنة" لحسن داود، مقاله محكمة، السنة الثالثة عشر، الدورة الجديدة، العدد السادس والأربعون، شتاء ۱۴۰۰.



المعرف الرقمي: 10.30479/lm.2021.14676.3162

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة الإمام الخميني الدولية